

## شش غزل از شمس حاجی

ایرج افشار\*

چکیده

شمس حاجی از سرایندگان سده هفتم هجری است که از زندگی وی آگاهی درستی نداریم. در تذکره‌های مشهور، از او یادی نشده و دیوان او نیز در دست نیست. لذا بایسته است تا اشعار پراکنده او از مجموعه‌های نوشته او و جنگها گردآوری شود.

نویسنده مقاله هنگام بررسی مجموعه‌ای ناشناخته متعلق به کتابخانه دانشگاه لیدن که حاوی رونویسی از کتاب بحرفوائد است دریافت که شش غزل از شمس حاجی در آن ضبط شده است؛ به همین دلیل آن غزل‌ها را در مقاله حاضر استخراج و تصحیح کرده است. وی همچنین مشخصات دو جنگ به خط شمس حاجی را به دست داده که آن دو جنگ نیز حاوی شعرهایی از شمس حاجی است و یکی از آنها در سال ۱۳۴۶ ش توسط خود وی در مجله یغما شناسانده شده است.

کلیدواژه‌ها: شمس حاجی، شعر فارسی، دانشگاه لیدن، بحرفوائد.

در میان مجموعه نسخه‌های خطی فارسی دانشگاه لیدن نسخه‌ای ناشناخته توسط یونگ de Jong و دخویه de Goje در جلد چهارم فهرست آنجا (سال ۱۸۶۶ م) معرفی

\* استاد پیشین دانشگاه.

شده است<sup>۱</sup> که آن را حاوی چند رساله دانسته‌اند یعنی نتوانسته‌اند مشخص کنند که چیست. در فهرست نمایشگاهی هم که به سال ۱۹۸۷ م منتشر شده همان مضامین تکرار شده است.

اما این نسخه، نسخه‌ای است قدیمی از متن بحرالفوائد - که مؤلفش نامعلوم است - و مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه آن را از روی دو نسخه سلطان القرای و کتابخانه ملی پاریس طبع کرده است (تهران ۱۳۴۵).

سالهائی پیش، از دوست دانشمند نسخه‌شناس مشهور متون عربی J. J. Witkam استاد آن دانشگاه میکروفیلمی از آن نسخه خواسته بودم به منظور آن که اسلوب رسم الخطش را بشناسم. چون بر پشت ورق نوزدهم آن شش غزل از شمس حاجی یافتیم و از این شاعر همعصر حافظ (شاید سی سالی جوان‌تر از او) اطلاع زیادی در دست نیست طبعاً مفید دانستم آن شش غزل را استنساخ و چاپ کنم.<sup>۲</sup>

پیش ازین در سال ۱۳۴۶ با جُنْگِ «بیاضی قواره» آشنا شدم که معرّفی آن را همان سال در مجلهٔ یغما منتشر کردم. آن مقاله سپس در مجموعهٔ کمینه (تهران ۱۳۵۴) تجدید چاپ شد. در آن جُنْگ که به خط همین شمس حاجی است، پنجاه شصت غزل از او مضبوط بود. افسوس که اکنون آن جُنْگ در دسترس نیست و نمی‌دانم به کجا رفته باشد.<sup>۳</sup>

جُنْگ مذکور مورّخ ۷۵۱ ق است و در محلّی به نام سلخاب<sup>۴</sup> به خط نسخ مضبوطی نوشته شده.

ازین شمس حاجی شیرازی جُنْگِ قدیمتر مورّخ رجب ۷۴۱ ق برجای مانده است که در آن نام مؤلف به صورت شمس حاجی دولت‌شاه شیرازی مضبوط شده<sup>۵</sup> ولی همانجا اشعاری را که از خود نقل کرده با نام شمس حاجی آورده است (ورقهای ۱۱۹، ۱۹۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۸ طبق استخراج محمدتقی دانش‌پژوه).

آن جُنْگ متعلّق به کتابخانهٔ نافذ پاشاست در ۳۷۶ صحیفه. عکس آن در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران هست و فاضل گرامی آقای میلاد عظیمی آن را به چاپ خواهد رسانید (نگاه شود به مقالهٔ او در بخارا، سال ۱۳۸۷، شمارهٔ ۶۷، ص ۲۱۵).

چون نام شمس حاجی در فرهنگ سخنوران و در تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی شادروان سعید نفیسی نیامده مشخص است که در تذکرها و کتب مرجعی خاص شعر سخنی دربارهٔ او نیست اگرچه نام ابو محمد شمس‌الدین عبدالله بنجیری شیرازی که همعصر آنها بوده و گفته‌اند که حافظ نزد او درس خوانده بود دیده می‌شود.<sup>۶</sup>

1. Catalogus Codicum Orientalium Bibliotheca Academiae Lugduni Batavae: P. de Jong \_ M. J. de Goje. Vol. 4

۲. اوراق این نسخه در موقع پریشیدگی درهم ریخته و به آشفتگی تجلید شده است. از آغاز و انجام افتادگی دارد و اوراقی از آغاز به پایان رفته و همچنین برگهایی از آن سر نسخه در اول قرار گرفته است. بنابراین ورق نوزدهم مربوط به وضع کنونی آن است. غزل‌های شمس حاجی (و در جاهای دیگر غزل‌های هماد و سعدی و دیگران) به خطی است مؤخر بر خط نسخه. خط نسخه می‌باید از اواخر قرن هفتم یا اوائل قرن هشتم باشد و طبعاً خطوط الحاقی از زمانی بعدتر خواهد بود ولی باز کهنه است. ضمناً گفته شود که در رسم الخط کاتب اشعار، بر بسیاری از آنها مانند بسیار، بی‌آرد، بی‌آبد، دید آرد، ی‌آرد، نشانه مد آمده است و ظاهراً در قرن هشتم مرسوم بود. کما اینکه در بیاض خط علاء مرندی (چند سالی بعد از ۷۹۲) نیز به وفور دیده می‌شود. دیده شود «غزل‌های حافظ از زمان حیات او» (تهران ۱۳۸۷) به کوشش علی فردوسی.

۳. آن نسخه گرانقدر متعلق به سخنسرای مشهور شادروان دکتر محمدحسین علی‌آبادی بود که در آن وقت از من خواسته بود ذکر نامی از او نشود. زیرا می‌اندیشید افراد متعدد برای دیدن نسخه مزاحمت فراهم می‌کنند یا تقاضای امانت گرفتن داشته باشند. تا جایی که یاد دارم برداشتن عکس آن را هم اجازت نفرمود مگر چند ورقی نمونه‌وار. دوستی که با هم آن نسخه معتبر را دیدیم شادروان دکتر اصغر مهدوی بود. ایشان هم به ملاحظه تمایل دکتر علی‌آبادی فرمود که از آوردن نامش در آن مقاله خودداری شود. اینک نام آن دو بزرگوار نوشته می‌شود. امیدوارم آن نسخه از میان نرفته باشد و روزی در یکی از کتابخانه‌های ایران استقرار پیدا کند.

۴. در نسخه حرف «ب» نقطه ندارد و ممکن است سلخ + آب باشد و سلخ به معنی استخر بسیار مصطلح بوده است.

۵. فهرست میکروفیلما در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از محمدتقی دانش‌پژوه جلد اول (۱۳۴۸) ص ۵۰۹-۵۰۶. این نسخه جزو مجموعه نافذ پاشا (استانبول) است و فیلم آن در دانشگاه به شماره ۶۰۱.

۶. برای این مطالب به مجموعه کیمینه (تهران ۱۳۵۴) صفحه ۵۸-۷۰ دیده شود.

رتال جامع علوم انسانی

- ۱ -

<p>عاشق ز دست دوست ندارد شکایتی از خون دل به صفحه رخسار، چند ورق بسیار خلق جان بدهد در طریق عشق گر بر دلی عنا رسد از درد هجر یار<sup>(۱)</sup> منسوخ کرد آیت عشقت دلیل عقل</p>	<p>وقتی به وصف حال گر آرد حکایتی بنوشتم و تمام نبوده است آیتی تا خود کرا دهند درین ره هدایتی گو صبر کن که وصل بیارد عنایتی چون پادشاه نو که بگیرد ولایتی</p>
--	--

۱. اصل: ناخوانا

گر بنده‌ای ز شاه بیابد حمایتی  
خدمت کنیم و پیش تو باشد جنایتی  
شکرانه جان ببازد و نارد شکایتی

یک گوشه‌ای نظر بکن آخر که خوش بود  
نفرین کنی و نزد من آن آفرین بود  
گر خون شمس حاجی بیدل بریخت عشق

- ۲ -

خطش مخوان که غالیهٔ عود [و] عنبرست  
شد ماهها<sup>(۱)</sup> هنوز<sup>(۲)</sup> دماغم معطرست  
نی نی که نور دیدهٔ خورشید انورست  
یاقوت جان‌فزای تو روح مصورست  
طوبی گرفته جای لب حوض کوثرست  
کش<sup>(۵)</sup> سنگریزه‌ها همه از لعل و گوهرست  
خاک زمین کوی وی از مشک اذفرست  
خاک در سرای تو از آب خوشترست  
روی<sup>(۶)</sup> که در فراق تو دارند چون زرت  
بی‌شک بیان او همه چون شهد و شکرست  
این بوی روح پرور از آن خوی دلبرست

آن زلف نیست بلکه عبیر معبرست  
زان شب که مشک طرهٔ او نافه برگشاد  
رشک بهشت و غیرت خورشید روی تو  
اندام دل‌ربای تو جانی مجسم است  
قد ترا به سرو چه کار ای بهشت<sup>(۳)</sup> روی  
گوئی که جنت است...<sup>(۴)</sup> تو از خوشی  
آب روان و جوی وی از چشمهٔ حیات  
پای سگان کوی تو بر فرق او نشست  
اشکی کز اشتیاق تو ریزند همچو سیم  
چون شمس حاجی از دهنش آورد حدیث  
تأثیر عشق تست که آید چنین سخن

- ۳ -

کوی او شاید اگر کعبهٔ آفاق کنند  
همه را بندهٔ آن سرو سمن ساق کنند  
شاید از دفتر حسنش همه اوراق کنند  
زان که خوبان [همه] جان در سر میثاق کنند  
که گهی هم طلب عاشق مشتاق کنند  
از لبش نوش بسی نسخهٔ تریاق کنند  
که از آن یاد تو در حلقهٔ عشاق کنند

روی او زبید اگر قبلهٔ عشاق کنند  
هر کجا ماه رخى باشد و سیمین بدنی  
گل اگر پیش رخس آیت خوبی<sup>(۷)</sup> خواند  
بنده را گر بکشد هیچ جنایت نبود  
همه آن نیست که از دل به سلامت کوشند  
گر ز مار سیه زلف، هلاهل سازند  
شمس حاجی رخ از آن کعبهٔ مقصود متاب

۳. اصل: بهشتی

۲. اصل: + که

۱. اصل: ماها

۵. اصل: کس (با سه نقطه زیر سین)

۴. یک کلمه ناخوانا

۷. اصل: خوابی

۶. اصل: روی

نشدم شاد دمی زان که غم گشت ندیم  
تا ندیدم طرب و شادی دیدار مقام  
دارم از دوری احباب جحیمی در جان  
کوه غم گر نگرفتی تن چون کاهم را  
مردنم<sup>(۲)</sup> خوشتر ازین زندگی بی حاصل  
قامت چون الفم تا شدم از دوست جدا  
فارغ از سیم و زر جمله جهانم زان روز  
از تنم هیچ نمانده است بجز جلد و عظام  
تا چرا فرقت احباب گزیدم بز و وصل  
شمس حاجی ز تمنای وصال و غم و هجر  
لیک امیدست که در یابدش از عالم لطف

ز آرزوی هوس صحبت یاران قدیم<sup>(۱)</sup>  
شده‌ام بر سر کوی غم و اندوه مقیم  
که دلم خوش نکند دیدن جنّات نعیم  
برساندی به بر یار به یک لحظه نسیم  
که به او مید دل افتاده‌ام از جان در بیم  
مدتی دال شد و باز کنون گشت چو میم  
که رخم گشت زر و رنگ سرشکم چون سیم  
بلک خود سوختن هر دو غذایی است الیم  
وز چه کردم دل بیچاره خود را به دو نیم  
المی دارد و در عین غذایی است الیم<sup>(۳)</sup>  
زود بر واسطه رحمت رحمان رحیم

وله

غرق خونم، از نم این دیده دریا فشان  
تا حیات جاودان<sup>(۴)</sup> یابد تن ناچیز ما  
چشم خون ریزش نهان ناوک فشانی می‌کند  
چون فشاندی تیر دوری در دل احباب خویش  
تا خیال او در آید، ای دو چشم روشنم  
جان نگه دار از برای مقدم جانان، ولیک  
شمس حاجی، هر گهرکز دیدگان آورده [ای]

خاک کوی دوست، ای باد صبا اینجا فشان  
قطره‌ای زان آب حیوان نیز هم بر ما فشان  
از که می ترسد بگو جانا بیا پیدا فشان  
تیغ هجران نیز<sup>(۵)</sup> چندی بر سر اعدا فشان  
گوهر اندر زر نشان و لعل بر مینا فشان  
لؤلؤی لالا بسیا بر لؤلؤی لالا فشان  
دار آماده، چو آید جمله‌اش در پا فشان

کلیات / شش غزل از شمس حاجی

۱. این غزل در جنگ خود او آمده زیرا دو بیتش در مقاله مجله بغنا نقل شده است (مطلع) و یک بیت دیگری که در نسخه لیدن نیست.  
۲. پیش ازین این چند کلمه آمده است: دارم از دوری احباب.  
۳. تکرار قافیه.  
۴. اصل: جاویدان  
۵. اصل: تیر

- ۶ -  
وله

دام دل، زلفینِ مشک افشان اوست  
خضر گوئید آب آب زندگی است  
جان به اومید وصالش خرم است  
ماه دوران است و خورشید و فلک  
ای دل رنجور، درد عشق یار  
کفر و ایمان نیست عاشق را حجاب  
گر بسوزد ور بسازد حاکمی است  
ناوک جان، غمزه فتان اوست  
تشنه‌ای بر چشمه حیوان اوست  
ورچه خونخوار غم هجران اوست  
در طلب پیوسته سرگردان اوست  
هرکه داند بهترین درمان اوست  
کفر زلف یار چون ایمان اوست  
شمس حاجی بنده فرمان اوست<sup>(۱)</sup>



۱. دوست فاضل آقای میلاد عظیمی یاد آور شد که سه تا ازین غزلها تازگی دارد و در جنگ ۷۴۱ نیست.

